



گفت‌وگویی^۱ با علیرضا مولوی شاعر پیش کسوت نهاوندی (متخلص به درویش)



لطفاً خودتان را معرفی کنید.

بنده علیرضا مولوی فرزند صفدر، متولد ۲۸ بهمن ۱۳۲۸ در شهرستان نهاوند هستم. من در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمده‌ام. پدرم سواد مکتبی داشت و اهل مطالعه بود، بیشتر به خواندن کتاب‌های داستانی مانند شاهنامه، امیرارسلان و حاتم طائی علاقه داشت و مرا در کودکی با جزوات قرآنی آشنا کرد و زمینه‌ی تحصیل بنده از آنجا آغاز شد. تا زمان خدمت سربازی در نهاوند بودم. پس از پایان خدمت به استخدام دولت درآمدم. پس از دوازده سال دوباره به شهرم نهاوند برگشتم. هم اکنون بازنشسته‌ی بهداری و بهزیستی هستم و در این شهر اقامت دارم.

^۱- با تشکر از همشهری گرامی آقای اسدالله حیدری (برکه)، که این گفت‌وگو را تهیه و ارسال کرده است.

پیشه‌ام خرید و فروش مسکن است و به باغبانی علاقه دارم. دارای چهار فرزندم که همگی تشکیل خانواده داده‌اند. هم‌اکنون با همسرم به لطف خداوند زندگی بی‌آلایشی داریم.

تحصیلات خود را در کجا و در چه مدارسی طی کردید؟

بنده دوره‌ی ابتدائی را در شهرستان نهاوند و دوره‌ی متوسطه را در تهران تحصیل کردم.

نمونه‌ای از سروده‌های اولیه‌ات را به گویش نهاوندی بیان کنید.

دلم رفته دُم یه سر وزیرِ
و رخسارم نکرد هرگز یه ویری
أ وقتی مَله ری هم مِژآشه
و لارم ماشه هر مویی یه تیری

در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کنید؟

بیشتر در اعیاد مذهبی و بزرگداشت‌هایی که در نهاوند یا در سایر شهرها برگزار می‌شود، شرکت می‌کنم.

با جراید همکاری می‌کنید؟

بله با ماهنامه حافظ در تهران و با نشریه‌ی سربداران در مشهد و با روزنامه‌های نهاوند همکاری دارم.

تابه‌حال مجموعه اشعارتان به صورت کتاب چاپ شده است؟

قرار است با همکاری انتشارات شهرمان به مدیریت آقای سیف در آینده‌ای نزدیک چاپ شود.

شاعر مورد علاقه‌ی شما کیست؟

شاید پاسخ‌گویی به این سؤال دشوار باشد. ولی اگر پنج تن را بخواهم نام ببرم باید از فردوسی، مولوی، نظامی، سعدی، حافظ یاد کنم.

نظر شما درباره‌ی ماندگاری هنرمند، نویسنده و شاعر در بستر تاریخ چیست؟

شاعر و نویسنده فرزند زمان خویش است و رسالتش بیان حقایق و امانت داری در گفتمان تاریخ به نسل‌های آینده است.

به نظر شما اشعار شاعران نوپرداز، اشعار شعرای گذشته را کمرنگ کرده است یا خیر؟

خیر. شعر آیینی تمام‌نمای فرهنگ و اندیشه‌ی روزگار در هر عرصه و زمان است.

نظر شما در مورد شعر حافظ چیست؟

علاوه بر کلک خیال‌انگیز و نوآوری در سرایش غزل و رموز اسرار آمیز عرفانی اشعار حافظ، او خود یکی از ممتازترین غزل‌سرایان همه‌ی اعصار است. به قول خود حافظ:

حسد چه می‌بری ای سست‌نظم‌بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خداداد است
و یا:

هزار نکته‌ی باریک تر ز مو اینجاست
نه هر که سر بترشد قلندری داند

اشعار حافظ، به سبب تخیلات قوی او ماندگار شده است یا ویژگی‌های دیگری دارد؟

یکی از منابع الهام بخش اندیشه‌ی حافظ قرآن است که آن را به چهارده روایت و به آوای خوش می‌خوانده و به همین جهت تخلص حافظ را برگزیده است. به علاوه

حافظ از منابع علمی و ادبی زبان عربی، از جمله کتاب کشف زمخشری، ابن خلکان، محی الدین ابن عربی، رساله‌ی قشیریه و بسیاری منابع دیگر، استفاده‌ی شایان برده است.

در شعر، تصویر یا تناسبات لفظی برای شما چه اهمیتی دارد؟

شعر گره خوردن تخیل و احساس با کلام است که شاعر خود را ملزم به استفاده از صنایع ادبی و آرایه‌های لفظی و معنوی می‌داند. لذا بنده هم در اشعار خود سعی بر آن داشته‌ام که از آرایه‌های ادبی استفاده کنم.

شما در خلق آثار خود بیشتر به کدامیک از جنبه‌های عرفانی، سیاسی، داستانی، اجتماعی، رمانتیک و سمبل‌سازی نزدیک هستید؟
بیشتر به اشعار عرفانی و تاریخی علاقه‌مندم.

چندتن از دوستان اهل قلم را که با آثارشان آشنایی دارید نام ببرید؟

آقای رحیم معینی کرمانشاهی، آقای پروفسور حسن امین سردبیر مجله‌ی حافظ، آقای علی دهباشی سردبیر مجله‌ی بخارا، آقای دکتر شفیع کدکنی استاد کرسی زبان فارسی دانشگاه تهران.

آیا شاعران جوان ما قادرند دردهای امروزین خود را به گوش مخاطبین خود برسانند؟

تا آنجا که من با آثار بعضی از شاعران جوان امروز آشنایی دارم در کارشان موفق بوده‌اند.

به نظر شما شاعر خالق واژه‌های تازه است، یعنی زبان را تغییر می‌دهد، یا عوامل دیگری تأثیر گذارند؟

زبان مؤلفه‌ای است پویا و زنده که یک پدیده یا یک نفر نمی‌تواند مسیر آن را تغییر دهد و به جنبه‌های گوناگون دیگر فرهنگی مانند رسانه‌های گروهی، روشنفکران، نویسندگان و ... بستگی دارد.

آیا نتیجه‌ی منطقی چند قرن اشعار حماسی و عرفانی، در کشور و در جهان متجلی شده است یا خیر؟

بله به نظر من ترجمه‌ی آثار حماسی و عرفانی بزرگ ایران زمین به زبان‌های زنده‌ی دنیا شاهد تجلی این آثار است.

چرا فردوسی در شاهنامه دشمنان خود را هم سطح افرادی چون بیژن و رستم و دیگر پهلوانان نگاه می‌کند، مثل افراسیاب و دیگران؟

چون فردوسی نمی‌خواست قهرمانان ملی ما را سست اراده یا ضعیف معرفی کند. او دلاوران را با صلابت و پر قدرت به مردم شناساند. فردوسی از آنهایی که دشمن ایران زمین بودند و در عین حال قوی و زورمند، مانند گرسیوز، برادر افراسیاب که دستور مرگ سیاوش را داد یا پیلسم برادر پیران و یسه، که به دست رستم کشته شد و ضحاک، برای بزرگ نمایی نام می‌برد و در روزگار زوالشان می‌فرماید:

چنان بختِ تورانیان گشته بود که میلادِ گرگین دوتن کشته بود
که گویا میلادِ گرگین زیاد نام آور نبوده است.

از فعالیت‌های خود در نهاوند و سرودن شعر با گویش نهاوندی بگوئید.

گاهی با روزنامه‌های محلی همکاری و همراهی می‌کنم، با ارشاد نهاوند سال‌هاست که همکاری دارم. منظومه‌ای تاریخی اجتماعی در خصوص تاریخ نهاوند، جایگاه

نهاوند، حمام‌های نهاوند، سراب‌ها و چشمه‌های داخل شهر، چنارهای قیصریه (که گفت‌گوی بین بنده و چنار است)، فرهیختگان نهاوند، علما، شعرا، عرفا، پهلوانان، فرمانروایان، تپه‌های گیان و باباقاسم، خصوصیات مردم و ... در حدود پانصد بیت سروده‌ام. ساقی‌نامه‌ای به زبان نهاوندی در ۱۲۰ بیت، چندین غزل به گویش نهاوندی و چندین رباعی نیز سروده‌ام.

از دیگر سروده‌هایتان بگوئید.

چند رباعی در خصوص ۲۲ بهمن، بسیج و مثنوی دبستان عشق در مورد جنگ، همچنین چندین تضمین غزل از سعدی، حافظ، هلالی جغتائی، سیف فرغانی، شفیع کدکنی (به کجا چنین شتابان) و نیز طنز نوروزیه دارم.

در پایان نمونه‌ای از سروده‌ی آقای مولوی را که در آن از پهلوان قیاسی و سایر پهلوانان همشهری یاد کرده است، ملاحظه می‌کنید.

پدیده‌ی داورِ شام تاریک و روز	به نام خداوند گیتی‌سوز
خداوند این نیلگونی سپهر	خدای عطارد خداوند مهر
ز ما بر محمد علیه السلام	«هزاران درود و هزاران سلام»
به رخسار زیبای مولا علی	درودی فراوان به صوت جلی
نخست آرمت یاد گردان دین	چو این روز شد با محرم قرین
که جان را فدا کرده در کربلا	سلحشور مردان دشتِ بلا
یقین قهرمانی چو عباس نیست	سپه‌را بدارد هر آن پاس، کیست؟
فداکاری راد مردی چو خُر	درخشید اندر جهان همچو دُر
به پاس حضور تو ای میهمان	سپاس و درود از نهاوندیان
که ایران همه قهرمان گستر است	نه این شهر ما پهلوان پرور است

ز صد دُر یکی گاهی ار سُفته‌اند
 بگیرند راه گریزان پلنگ
 همه مرد میدان و رزم آفرین
 شهیدی به خون خفته برسانِ شیر
 کُنام پلنگ جای روباه نیست
 همه دوست‌مهرند و دشمن گداز
 ترحم نمایان بر زیر دست
 که مادر به مانند ایشان نژاد
 همه پاک و با آبرو می‌زیند
 نسازند با دیگری ساز و برگ
 نخوانند برکس به جز عیب خویش
 جهان پهلوانی بزرگ و نجیب
 ولی بر زبان است زو حال‌ها
 نبودی هم آوردش اندر زمان
 به یک خیز میدان همی کرد طی
 پریدی به آن سوی چونان شهاب
 به خاک آورِ پشتِ اکوان دیو
 دو کتفِ عدو را بیستی به پشت
 ربودی سر سرکش از روی زین
 نبودی همالش همی بی درنگ
 دریغا از این نامداران پاک
 مگر در زمان یل نیرمی

ز مردان این خطه کم گفته‌اند
 همه شرزهِ شیرند و با فرّ و هنگ
 هم از زور بازو هم از علم و دین
 ز هر گوشه‌ی خاک این شهر پیر
 کژی‌را بر این شهر بر، راه نیست
 همه مهربان‌اند و مهمان‌نواز
 همه آبرومند و عفت‌پرست
 همه معتقد، مؤمن و پاک‌زاد
 زنان نیز کم‌تر ز مردان نیند
 فداکار شو‌شان تا روز مرگ
 همه سر فروبرده در جیب خویش
 بود این همایش به نام ادیب
 که بگذشته از رحلتش سال‌ها
 ادیبی گران‌مایه و پهلوان
 حسین قیاسی بُدی نام‌وی
 از این سوی میدان به سانِ عقاب
 به بالای رستم به پهنای گیو
 دلیری گران‌مایه و زور‌مشت
 دریدی به کف مجمر آهنین
 به کباده و میل و چرخ و به سنگ
 نیامد کسی پشتش آرد به خاک
 هم‌آورد او را ندیدم همی

ترحم نما بود — زبردست
 گره هر که از مردمان باز کرد
 دو صد رحمت حق بر آن پاکزاد
 دلیری خردمند و نیکو سرشت
 چو خواندم که دورش ز چشم حسود
 نویسم ز وصف یلان دلیر
 همه خاک ایران و جب بر و جب
 به یاد آرت از دوشنبه‌زری
 کهن شهر ما جای بکر است و دنج
 دلیوری چو سجادی نامور
 بـرم از آبـر نایبان نام و یاد
 ز پیش کسوتانی که در میهن اند
 مجید است و رحمان، حمید و علی
 یلانی که بودند همه زورمند
 کبود و محمد، عباد و خلیل
 علی مس اسبی بُد و سبز علی
 ز مهراب کوهانی ناموری
 علی اشرفی هم ز اسپیدهان
 ز موسی قیاسی هم اکنون شنو
 به زورخانه اکنون بود اوستاد
 به کوهانی اندر یکی پهلواست
 همه کار و بارش بدیع و عجیب

ترحم نمایان نگردند پست
 خدا را نظر سوی خود ساز کرد
 ز مادر چنان پهلوانی نژاد
 خدایش بیخشد ز مینو بهشت
 ولیکن صد افسوس خاکش ربود
 کهن پهلوانان این شهر پیر
 نیامد کسی چون حسین رجب
 که یارد که نامش برد سراسری
 بگویم تو را از حسین برنج
 به بالا ندیدم در این بوم و بر
 غلام احمدی، مرتضی شیرزاد
 خباز باشیان نیز چندین تن اند
 رحیم است و محمود، مراد و ولی
 من از صالحان می برم نام چند
 دگر یوسف و اصغری و جلیل
 چهارشنبه و عسگر و ناب علی
 شنیدم که بوده در آن بوم و بر
 نوشتند بوده است در آن مکان
 که پیش کسوت است و همو پیش‌رو
 زمانه به گرد گزندش مباد
 که گفتار درباره ی او نو است
 بدی نام وی همچو خویش نجیب

دلیری میان‌قد و خوش چهره بود
 فراوان از این پر دلان بوده‌اند
 دریغا از این چرخ بی‌عاروننگ
 بنشماردت بیشتر از خسی
 از ایشان اگر پر کنم دفتری
 کنون ای خردمند فرخنده زی
 اگر زر به انبارت انبانه هاست
 تو بر خلق نیکی کن ار بخردی
 نیفتاده تا بارت از خر به زیر
 چوگیری به لطف و کرم دست کس

ز زور و ز بازوش بس بهره بود
 که اکنون در این خاک بغنوده اند
 که گر رستمی آرَدت زیر سنگ
 به زیر اندر سنگ تو هر کسی
 ببايست دفتـرُش تا مشتری
 زمانه گـرت کرد دوری قوی
 و گردد کفّت نقد و دُر دانه هاست
 که گر بد کنی ز آدمیت ردی
 توانی اگـر، دست افتاده گیر
 بگیری تـو را دست، فریادرس

